



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال هفتم • شماره اول • بهار ۱۴۰۳

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 7, No. 1, Spring 2024



بررسی انتقادی ملاک‌های «شخص بودن» کارکردی در اخلاق زیستی

فاطمه جمشیدی* | احمد کریمی** | علیرضا آل بویه***

doi: 10.22034/ethics.2024.51300.1662

چکیده

مفهوم «شخص» به عنوان یک مفهوم کلیدی در فلسفه اخلاق، به موجوداتی اطلاق می‌شود که از شأن و منزلت اخلاقی اساسی برخوردارند. ویژگی‌هایی مانند آگاهی، هوش، خودآگاهی و توانایی ارتباط، ملاک‌های شناسایی یک موجود به عنوان «شخص» هستند. این مفهوم در مباحث حقوق بشر و اخلاق زیستی، به ویژه در مسائل حیات و مرگ مانند سقط جنین و نوزادکشی، اهمیت دارد. تبیین رویکردهای مختلف درباره مفهوم «شخص» می‌تواند تأثیرات عمیقی بر تصمیم‌گیری‌های اخلاقی و حقوقی داشته باشد. با اینکه در غرب استفاده از این اصطلاح رایج است و مبنای ملاک بسیاری از داوری‌های اخلاقی و حقوقی است، در ایران هنوز به ابعاد اخلاقی آن پرداخته نشده و این خلأ، بررسی دقیق را ضروری می‌سازد. این مقاله به بررسی دورویکرد اصلی به مفهوم «شخص» در اخلاق زیستی می‌پردازد: رویکرد موهبتی که بر ارزش ذاتی همه انسان‌ها تأکید دارد و رویکرد کارکردی که تنها انسان‌هایی با ویژگی‌های خاص را واجد منزلت اخلاقی می‌داند. لازمه رویکرد کارکردی این است که همه انسان‌ها واجد شأن و منزلت اخلاقی نیستند و حقوق برابر ندارند.

کلیدواژه‌ها

انسان، شخص، شخص بودن کارکردی، آگاهی، خودآگاهی.

* دانشجوی دکتری فلسفه و کلام (گرایش کلام امامیه) دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران (نویسنده مسئول) | f.jamshidi@whc.ir

** دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. | karimi.ah@qhu.ac.ir

*** استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم، ایران. | a.alebouyeh@isca.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۳ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۶/۱۸

■ جمشیدی، فاطمه؛ کریمی، احمد؛ آل بویه، علیرضا. (۱۴۰۲). بررسی انتقادی ملاک‌های «شخص بودن» کارکردی در اخلاق زیستی. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۷(۲۲)، ۵۲-۲۹. doi: 10.22034/ethics.2024.51300.1662

مقدمه

مفهوم «شخص» در دنیای معاصر به یکی از مباحث کلیدی و پیچیده در عرصه‌های اخلاقی و حقوقی تبدیل شده است. این مفهوم نه تنها در تعیین حقوق و تعهدات انسان‌ها اهمیت دارد، بلکه در تحلیل و حل مسائل پیچیده‌ای نظیر سقط جنین، تحقیقات پزشکی بر روی جنین‌ها و حتی مباحث مربوط به حق حیات، نقشی اساسی ایفا می‌کند. از دیدگاه برخی از فیلسوفان اخلاق، «شخص بودن» به عنوان معیاری برای اعطای منزلت اخلاقی و حقوق اساسی به موجودات، ضرورت دارد. این در حالی است که معیارهای تعیین‌کننده برای تعریف «شخص» به شدت متنوع و گوناگون هستند که این نیز سبب بروز چالش‌های بیشتر در این حوزه می‌شود.

کاربرد این مفهوم در مسائل مختلف حقوقی بسیار گسترده و تأثیرگذار است، از این رو، بسیاری از اندیشمندان مفهوم «شخص» را برای طرح دعاوی حقوق بشری ضروری می‌دانند. نمونه بارز آن قانون اساسی ایالات متحده آمریکا است. همچنین در اعلامیه جهانی حقوق بشر به انسان‌ها و در کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به هر دو مفهوم (انسان و شخص) اشاره شده است (Ohlin, 2005, p. 212).

اختلاف نظر در مورد اینکه چه موجودی واجد شأن و منزلت اخلاقی است، سبب شکل‌گیری بحث‌های عمیق فلسفی و اخلاقی شده است. برخی از فیلسوفان بر این باورند که برای اینکه موجودی واجد شأن و منزلت اخلاقی باشد، صرف انسان بودن کافی نیست و باید ویژگی‌هایی خاص برای شخص بودن وجود داشته باشد. این رویکرد سوالات اخلاقی مهمی را به پیش می‌کشد، از جمله اینکه آیا همه انسان‌ها در هر مرحله‌ای از رشد خود، شخص هستند؟ آیا موجودات غیر انسانی شخص به شمار می‌آیند؟ چه ویژگی‌هایی برای شخص بودن، لازم و ضروری است؟ بدیهی است که انسان‌ها نسبت به هم حقوق و تعهداتی دارند، از قبیل به قتل نرساندن یا آسیب نرساندن به یک‌دیگر. سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که آیا این حقوق و تعهدات از انسان بودن آنها ناشی می‌شود یا از شخص بودن آنها؟ بحث‌های فلسفی و اخلاقی مهمی در پاسخ به این سؤال شکل گرفته است. برخی فیلسوفان اخلاق از جمله مری آن وارن، (see Warren, 1997, p. 178) مایکل تولی (see Tooley, 2006, p. 124) و پیتر سینگر (see Singer, 1993, p. 167) بر این باورند که پایبندی به این حقوق و تعهدات به این دلیل است که آنها «شخص» هستند، یعنی وضعیت اخلاقی خاص داشتن، به شخص بودن یک موجود بستگی دارد. در مقابل، برخی از متفکران از جمله نونان،^۱

1. Noonan, J. T. (1998). Abortion is morally wrong. In L. P. Pojman & F. J. Beckwith (Eds.),

گالاگر^۱ و بکویت^۲ بر این باورند که به دلیل انسان بودن آنهاست که از چنین حقوق و تعهداتی برخوردارند. تحلیل مثال واقعی ذیل در روشن شدن بحث و تبیین اهمیت و جایگاه مفهوم شخص در مباحث اخلاقی و حقوقی بسیار حائز اهمیت است.

در یکی از پرونده‌های چالش برانگیز ارجاع شده به دادگاهی در ایالت تِسی، از دادگاه درخواست شد که درباره وضعیت قانونی جنین فریز شده زوجی که درخواست طلاق داشتند، تصمیم‌گیری شود. در این پرونده، شوهر خواستار پایان زندگی مشترک با همسرش بود و برای صدور حکم طلاق، لازم بود که وضعیت جنین‌های منجمد این زوج مشخص شود. اختلاف نظر درباره وضعیت جنین میان زوجین بالا گرفته بود. زن خواستار کاشت یا اهدا جنین به زوج دیگری بود، در حالی که شوهر، جونیور لوئیس دیویس، تمایل داشت جنین‌ها همچنان منجمد بمانند تا او و همسرش بتوانند به توافقی در این زمینه برسند و از نظر او، از بین بردن جنین‌ها به مراتب بهتر از اهدای آنها به زوج دیگری بود. (Ohlin, 2005, p. 209).

نتیجه این پرونده در محافل علمی به طور گسترده‌ای مورد بحث و بررسی قرار گرفت، اما آنچه بیشتر از نتیجه دادگاه اهمیت دارد، استدلال‌های ارائه شده در این زمینه است. تصمیم دادگاه عالی تِسی بر اساس گزارشی از انجمن باروری آمریکا اتخاذ شد که سه دیدگاه اصلی درباره شأن و منزلت اخلاقی جنین‌ها را بررسی می‌کرد.

دیدگاه نخست معتقد است جنین از لحظه لقاح موجودی انسانی است که مستلزم برخورداری از حقوق اشخاص است. دیدگاه دوم، جنین را همانند دیگر بافت‌های انسانی می‌داند که از تفاوت خاصی نسبت به دیگر بافت‌ها برخوردار نیست. در نهایت، دیدگاه سوم بر مرز میان افرات و تفریط حرکت می‌کند، برای اشخاص واقعی و بالفعل احترام قائل است و به رغم انکار جنین به عنوان شخص بالفعل، باز هم برای جنین احترام بیشتری از یک تکه بافت قائل است به این دلیل که معتقد است جنین‌ها اشخاص بالقوه‌اند و استعداد تبدیل شدن به شخص را دارا هستند، همچنین از نظر بسیاری از مردم با ارزش هستند.

پرونده‌های حقوقی، مانند مورد جنین فریز شده در ایالت تِسی، به خوبی نشان می‌دهند که

The abortion controversy (pp. 203-208). Boston: Jones and Bartlett Publishers.

1. Gallagher, J. (1984). *Is the human embryo a person?* Toronto, ON: Human Life Research Institute of Ottawa.
 2. Beckwith, F. J. (1992). Personal bodily rights, abortion, and unplugging the violinist. *International Philosophical Quarterly*, 32(1), 125-139.
- Beckwith, F. J. (2000). Abortion, bioethics and personhood: A philosophical reflection. *The Southern Baptist Theological Journal*, 4(1), 3-19.



چگونه مفهوم «شخص» می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های اخلاقی و حقوقی تأثیرگذار باشد. در این پرونده، اختلاف نظر بین زوجین در مورد وضعیت قانونی جنین، منجر به بحث‌های عمیق درباره شأن و منزلت جنین و در نهایت مفهوم «شخص» شد. در هر سه دیدگاه، مفهوم شخص برجسته است. در مورد اول، در نظر گرفتن جنین به عنوان یک شخص وضعیت آن را به موضوعی مشروع برای نگرانی اخلاقی تبدیل می‌کند. در مورد دوم، عدم شخص بودن جنین، محرومیت او را از حقوق مربوطه توجیه می‌کند و در مورد سوم وضعیت جنین به عنوان یک شخص بالقوه از نتیجه‌گیری میانه‌رو پشتیبانی می‌کند. پرونده دیویس تنها یک نمونه از موارد متعدد دیگر است که در آن مفهوم شخص مفهومی بیش از مفهوم انسان بیولوژیکی را اعاده می‌کند و انسان را بیش از ارگانیسم بدنی در نظر می‌گیرد. سه دیدگاه اصلی در این زمینه، از اهمیت این مفهوم در مباحث اخلاقی و حقوقی حکایت دارد و نشان دهنده این است که چگونه این مفهوم می‌تواند به شکل‌گیری نتایج عملی و نظری در بحث‌های مربوط به حقوق انسان‌ها و موجودات زنده کمک کند. اصطلاح «شخص» نقش اساسی و کاربردی در بازگشایی گره بسیاری از چالش‌های فلسفی و اخلاقی درباره شأن و منزلت موجودات به ویژه جنین انسانی دارد؛ زیرا در نحوه مواجهه با جنین‌ها و اینکه چه رفتاری با آنها از نظر اخلاقی مجاز یا غیر مجاز است، تعیین‌کننده است.

مفهوم «شخص» در منابع اخلاقی و حقوقی غرب به طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد و به عنوان معیاری برای بسیاری از قضاوت‌های اخلاقی و حقوقی به شمار می‌آید. به رغم اینکه کاربرد مفهوم «شخص» در منابع اخلاقی و حقوقی غرب رایج است و ملاک بسیاری از داوری‌های اخلاقی و حقوقی به شمار می‌آید و کتاب‌ها و مقالات متعددی به این موضوع اختصاص یافته است، با این حال، در ایران هنوز به این نظریه و ابعاد و الزامات اخلاقی آن توجه کافی نشده است و این موضوع نیازمند تبیین و بررسی بیشتری است. در این مقاله، به بررسی انتقادی دورویکرد کلی به مفهوم «شخص» در حوزه اخلاق زیستی و ارتباط آن با مفهوم «انسان» خواهیم پرداخت. این بررسی شامل تحلیل پیامدها و لوازم این بحث‌ها خواهد بود. این تحقیق زمینه را برای درک بهتر حقوق و تعهدات انسانی فراهم می‌آورد و می‌تواند به توسعه مباحث نظری و عملی در این حوزه کمک کند.

پیشینه پژوهش

مفهوم شخص در قرون سوم و چهارم میلادی به ویژه در جریان مباحثات مربوط به تثلیث و

مسیح‌شناسی توسعه بیشتری یافت. فیلسوفان برای برگزاری مناظرات و مباحث فلسفی و کلامی به مفاهیم مشترکی نیاز داشتند که بتواند ارتباطی میان تمامی مکاتب الهی ایجاد کند. مفهوم فلسفی «شخص» از واژه یونانی «پرسونا» که به معنای نقش یا شخصیت در تئاتر یونان، نشأت گرفته است. در این زمینه، مسیح به عنوان شخص خدا تعریف شد و این مفهوم بعدها به روح القدس، فرشتگان و تمامی انسان‌ها تعمیم یافت. بر اساس آموزه تثلیث، مسیحیان بر این باورند که خدا سه شخص دارد. از آن زمان به بعد، تغییرات قابل توجهی در معنای این واژه و کاربرد آن به وجود آمده و تلاش‌هایی برای بازتعریف آن با درجات مختلفی از تأثیرگذاری و کاربرد صورت گرفته است. نولر (Noller, 2019) می‌کوشد سه نمونه متمایز از تعریف شخص در تاریخ فلسفه ارائه دهد: ۱. تعریف هستی‌شناختی: شخص به عنوان «جوهر فردی با ماهیت عقلانی» (بوئتیوس)؛ ۲. تعریف مبتنی بر خودآگاهی: شخص به عنوان موجودی که «می‌تواند درک و تصوری از خودش داشته باشد»^۱ (جان لاک)؛ ۳. تعریف اخلاقی - فلسفی: شخص به عنوان «هدف فی نفسه» (امانوئل کانت).

در بحث‌های معاصر، توجه به رابطه بین ارگانیزم بدن و شخص معطوف شده است. در فلسفه، این مفهوم به بررسی ویژگی‌ها و ملاک‌های شخص بودن پرداخته و سؤالاتی درباره هویت، خودآگاهی و حقوق افراد را مطرح می‌کند. در روان‌شناسی، مفهوم «شخص» به بررسی جنبه‌های فردی و روانی انسان‌ها، از جمله شخصیت، رفتار و تعاملات اجتماعی می‌پردازد. جامعه‌شناسی نیز به تحلیل نقش افراد در ساختارهای اجتماعی و روابط بین فردی می‌پردازد. در حقوق، مفهوم شخص به حقوق و مسئولیت‌های قانونی افراد مرتبط است. با این حال، هدف این مقاله تمرکز بر بررسی مفهوم «شخص» در حوزه اخلاق زیستی است. اخلاق زیستی به مطالعه مسائل اخلاقی مرتبط با زندگی و مرگ، به ویژه در زمینه‌های پزشکی و زیست‌فناوری می‌پردازد. در این حوزه، مفهوم «شخص» به ویژه در بحث‌هایی مانند حق حیات، حقوق بیماران و مسائل مربوط به جنین و نوزادان اهمیت ویژه‌ای دارد. به طور کلی، این مباحث نشان‌دهنده پیچیدگی و چندوجهی بودن مفهوم شخص در علوم مختلف است. این مقاله سعی دارد تا با بررسی مفهوم شخص در حوزه اخلاق زیستی، به تحلیل چالش‌ها و سؤالات اخلاقی بپردازد که در این حوزه مطرح می‌شوند. به عنوان مثال، اینکه چه ویژگی‌هایی یک موجود را به عنوان «شخص» شناسایی می‌کند و چگونه این ویژگی‌ها بر حقوق و مسئولیت‌های اخلاقی تأثیر می‌گذارد.

1. see Locke, J. [1690] (1975): *An Essay Concerning Human Understanding*. Edited with an Introduction by Peter H. Nidditch. Oxford, Oxford University Press.



مفهوم‌شناسی انسان و شخص

واژه‌های «شخص» و «انسان» در فهم عرفی و کاربردهای روزمره، به طور کلی یکسان تلقی می‌شوند و از یک‌دیگر تفکیک نمی‌شوند. برای مثال، دانشجویان فلسفه معمولاً تا زمانی که استادشان آنها را با تمایز معنایی این دو واژه آشنا نکند، نمی‌توانند بین «شخص» و «انسان» تفاوت قائل شوند و این دو را به جای یک‌دیگر به کار می‌برند. همان‌طور که وارن (Warren, 1997, p. 94) متذکر می‌شود «اینکه اصطلاحات «انسان» و «شخص» کم و بیش به جای هم استفاده می‌شوند تعجب‌آور نیست؛ زیرا در دنیای واقعی همه اشخاصی که ما بیشتر با آنها آشنا هستیم، اعضای نوع بشر (گونه انسانی) هستند» برخی (Wertheimer, 2021, p. 69) انسان و شخص را مترادف دانسته و به جای یک‌دیگر به کار می‌برند و همه اعضای گونه انسان را پس از تولد، به عنوان انسان یا شخص تلقی می‌کنند.

اما برخی فیلسوفان اخلاق از جمله وارن، (Warren, 1997, p. 66) تولی، (Tooley, 1971) سینگر (Singer, 1993) و فلچر (Fletcher, 1974, p. 5) دو معنای متفاوت برای انسان در نظر می‌گیرند؛ در این دیدگاه، انسان به دو معنا تعریف می‌شود: اول، انسان به معنای «بیولوژیکی» که فاقد شأن و منزلت اخلاقی است و تنها به لحاظ زیست‌شناختی به عنوان یک موجود انسانی شناخته می‌شود؛ زیرا دارای دی. ان. ای¹ انسانی است. دوم، انسان به معنای اجتماعی که دارای شأن و منزلت اخلاقی است و از حقوق اساسی، از جمله حق حیات برخوردار است و به این دلیل به عنوان «شخص» شناخته می‌شود.

تشخیص و شناسایی موجودات انسانی از نظر بیولوژیکی کار دشواری نیست. انسان‌ها دارای ویژگی‌های مشخصی مانند خون، دی. ان. ای و بافت‌های خاص هستند. حتی اگر چشم انسان نتواند به راحتی تفاوت‌ها را تشخیص دهد، دانشمندان قادرند جنین انسان را به وضوح از جنین دیگر موجودات مانند اسب یا خرگوش متمایز کنند. به طور قطع، مراحل مختلف زندگی یک انسان شامل زیگوت، رویان، جنین، نوزاد و کودک نوپا، همگی نشان‌دهنده مراحل مختلف رشد یک انسان هستند (Kaczor, 2022, p. 15). پس از لقاح، یک موجود انسانی با اطلاعات ژنتیکی منحصر به فرد شکل می‌گیرد که از لحظه لقاح تا زمان مرگ این اطلاعات خاص به او تعلق دارد (Beckwith, 2007). این موجودات به لحاظ ظاهری دارای ویژگی‌هایی مانند چشم،



1. Deoxy Ribonucleic Acid (DNA)

گوش، دو دست و دو پا هستند که در میان تمامی اعضای گونه انسان مشترک است. «انسان» نامی زیستی برای گونه‌ای هوشمند^۱ است، در حالی که «شخص» مبنای ارزش‌گذاری اخلاقی درباره انسان است. به عبارت دیگر، ارزش اخلاقی به «شخص» تعلق دارد و نه به «انسان». بنابراین، یک شخص ممکن است انسان باشد یا نباشد و بالعکس، یک انسان ممکن است شخص باشد یا نباشد.

برای درک بهتر این تمایز، می‌توان به مثال‌هایی اشاره کرد. فرض کنید در آینده با موجودات فضایی از سیاره‌ای دیگر آشنا شویم که هرچند انسان نیستند، اما رفتارهای هوشمندانه و منطقی دارند، از زبان استفاده می‌کنند و درباره مسئولیت‌های اخلاقی صحبت می‌کنند. آیا این موجودات به صرف اینکه انسان نیستند، فاقد شأن و منزلت اخلاقی خواهند بود؟ از سوی دیگر، انسانی را تصور کنید که بخش عمده‌ای از عملکرد مغز خود را از دست داده و تنها با کمک دستگاه تنفس مصنوعی^۲ و تغذیه مصنوعی زنده مانده است. آیا این انسان به صرف اینکه از گونه انسانی است، باید دارای شأن و منزلت اخلاقی باشد؟

«شخص» به موجودی اطلاق می‌شود که دارای ویژگی‌های خاص و معینی است که به واسطه این ویژگی‌ها، مستحق دریافت شأن و منزلت اخلاقی و حقوق اساسی است. فراه و هرلین بیان می‌کنند که «شخص» یک مفهوم بنیادی در اخلاق است که شامل هر دو حوزه اخلاق فلسفی و هم حوزه کاربردی اخلاق زیستی می‌شود. با این حال، آنها تأکید می‌کنند که تعیین معیارهای شخص بودن کار دشواری است (Farah & Heverlein, 2007, pp. 37-48).

نویسندگان مختلف، اصطلاح «شخص» را به شیوه‌های گوناگون و با معانی متفاوت به کار برده‌اند (English, 1975, p. 235; Atkinson, 1977, p. 86). تعریف «شخص» می‌تواند از «کسی که انسان است» تا «فقط انسان‌هایی که قادر به تفکر و انتخاب هستند» متغیر باشد. بسیاری از کسانی که از سنت کاتولیک تبعیت می‌کنند، از تعریف فیلسوف مسیحی قرن پنجم، بوئتیوس، استفاده می‌کنند (Bracken, 2001, p. 49). بوئتیوس در یکی از رساله‌های الهیاتی خود شخص را «جوهر فردی ماهیت عقلانی»^۳ تعریف می‌کند و تأکید می‌کند که هر آنچه که از ذهن^۴ و عقل^۵

1. Homosapiens
2. medical ventilator
3. "The Individual Substance Of A Rational Nature"
4. Mind
5. Reason



تهی است، شخص محسوب نمی‌شود (Teichman, 1985, p. 185). به طور سنتی، «شخص» به معنای داشتن ظرفیت‌های روانی مانند تفکر و خودآگاهی است. (Penner & Hull, 2008, p. 175). ریچارد مک کورمیک در مقاله‌ای با عنوان «جنین اولیه یک شخص نیست»، از تعبیر کارل رهنر استفاده می‌کند و شخص را به عنوان «واقعیت منحصر به فرد واقعی یک موجود روحانی، یک کل تقسیم‌ناپذیر که به طور مستقل وجود دارد و با دیگری قابل تعویض نیست» تعریف می‌کند» (Bracken, 2001, p. 50). برخی فیلسوفان در دو دهه گذشته، مفهوم «شخص» را به گونه‌ای گسترش داده‌اند که شامل ماشین‌ها، شامپانزه‌ها و دلفین‌ها نیز می‌شود و البته، برخی دیگر معتقدند که اشخاص تنها مغز یا مغز به علاوه سیستم‌های عصبی هستند. برخی حتی بر این باورند که یک مغز تنها در یک بطری نیز شاید به عنوان «شخص» شناخته شود (Teichman, 1985, p. 175). برخی دیگر از فیلسوفان معتقدند که اصطلاح «شخص» به انواع موجوداتی اشاره دارد که فاعلان اخلاقی اند، دارای حقوق اخلاقی هستند و صرفاً به دلیل وجودشان باید مورد احترام قرار گیرند. اشخاص موجوداتی هستند که اجتماع اخلاقی را تشکیل می‌دهند و به قول کانت دارای منزلت «غایت فی نفسه» هستند. اگر چنین موجوداتی وجود نداشتند، نظام اخلاقی و هیچ مسئله اخلاقی وجود نداشت. بنابراین، «اشخاص» شرط اساسی گفتمان اخلاقی هستند. به عنوان اعضای کامل جامعه اخلاقی، فاعل اخلاقی، اشخاص باید دارای عقلانیت، خودآگاهی و احساس باشند و بتوانند میان گزینه‌های اخلاقی دست به انتخاب بزنند و باید بتوانند درباره اعمال خود تصمیم‌گیری کنند و مسئولیت آن را بر عهده بگیرند (Tauer, 1985, p. 253). معانی ارائه شده برای مفهوم شخص به حدی گسترده است که برخی از علمای اخلاق توصیه کرده‌اند که این اصطلاح از مباحث اخلاقی حذف شود (Tauer, 1985, p. 255).

به طور کلی، «شخص» به موجوداتی اطلاق می‌شود که دارای ویژگی‌های خاصی هستند و به واسطه این ویژگی‌ها، مستحق دریافت شأن و منزلت اخلاقی و حقوق اساسی هستند. این تنوع در تعاریف، چالش‌هایی را در زمینه حقوق و مسئولیت‌های اخلاقی ایجاد می‌کند و نشان می‌دهد که مفهوم شخص به سادگی قابل تعریف نیست.

تأثیر مفهوم شخص بر حقوق و مسئولیت‌های اخلاقی

با توجه به تنوع تعاریف و کاربردهای این مفهوم، ذکر این نکته ضروری است که چگونه این

تعاریف می‌توانند بر رویکرد ما نسبت به مسائل اخلاقی و حقوقی تأثیر بگذارند.

۱. تأثیر بر حقوق و مسئولیت‌ها: مفهوم «شخص» تأثیرات عمیقی بر حقوق و مسئولیت‌های اخلاقی دارد. با توجه به اینکه مفهوم «شخص» می‌تواند شامل گروه‌های مختلفی از موجودات باشد، یا گروه‌های دیگری را از دایره شخص بودن خارج کند، این تعریف می‌تواند به شناسایی و حمایت از حقوق گروه‌های مختلف، از جمله اقلیت‌ها، زنان، کودکان و افراد دارای ناتوانی، منجر شود. برای مثال، اگر تنها انسان‌های دارای عقل و خودآگاهی به عنوان اشخاص شناخته شوند، ممکن است حقوق و مسئولیت‌های اخلاقی به موجودات دیگر، مانند جنین‌ها، نوزادان یا حیوانات، تعلق نگیرد. این موضوع می‌تواند به تبعات جدی در زمینه حقوق بشر و حقوق حیوانات منجر شود.

۲. چالش‌های اخلاقی: چالش‌های اخلاقی مهمی در رابطه با مفهوم «شخص» مطرح می‌شود که بررسی عمیق‌تری از مرزهای اخلاقی و حقوقی را پیش روی فیلسوفان قرار می‌دهد. به عنوان مثال، اگر موجودات غیرانسانی با رفتارهای هوشمندانه وجود داشته باشند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا باید به آنها حقوقی مشابه با انسان‌ها اعطا کرد یا خیر. این موضوع می‌تواند به بحث‌های عمیق‌تری در زمینه حقوق و مسئولیت‌های اخلاقی در زمینه حقوق حیوانات و حتی حقوق موجودات فضایی یا هوش مصنوعی منجر شود.

دو رویکرد کلی به «شخص»

دو رویکرد کلی برای «شخص بودن» مطرح شده است: ۱. رویکرد موهبتی؛^۱ ۲. رویکرد کارکردی.^۲

۱. شخص بودن موهبتی

رویکرد «شخص بودن موهبتی» بر این باور است که هر فرد به‌طور طبیعی و به دلیل انسان بودن خود، دارای ارزش ذاتی و اخلاقی است. این موهبت‌ها، از جمله عقلانیت، خودمختاری و احترام، انسان‌ها را به سمت ارزش‌های اخلاقی هدایت می‌کند و به همین دلیل، آنها شایستگی ورود به جامعه اخلاقی را پیدا می‌کنند (Kaczor, 2022, p. 102). طبق این رویکرد تمامی انسان‌ها از

1. endowment
2. performance



شأن و منزلت اساسی برخوردارند و این ارزش به ویژگی‌ها یا عملکردهای خاص آنها وابسته نیست. در واقع، ملاک اصلی ارزشمندی، ذات انسانی آنهاست. این رویکرد بر اهمیت ذاتی انسان‌ها تأکید دارد و نشان می‌دهد که ارزش اخلاقی آنها مستقل از ویژگی‌ها یا عملکردهای خاصی است که ممکن است وجود داشته باشد و بر اساس آن، همه انسان‌ها به‌طور طبیعی و از لحظه لقاح شایسته احترام و کرامت هستند. به‌طور کلی لازمه رویکرد موهبتی عبارت است از:

۱. شأن و منزلت بنیادی: این رویکرد بر این باور است که همه انسان‌ها بدون توجه به ویژگی‌های خاص خود، دارای شأن و منزلت بنیادی هستند و باید مورد احترام قرار گیرند. ارزش انسانی مستقل از ویژگی‌ها یا عملکردهای خاص فرد است.

۲. احترام به همه انسان‌ها: بر اساس این دیدگاه، همه انسان‌ها از لحظه لقاح واجد شأن اخلاقی هستند و تنها ملاک ارزشمندی آنها، عضویت در نوع انسانی است. این رویکرد به ارزش ذاتی انسان‌ها تأکید دارد و به همین دلیل، کشتن انسان در هیچ مرحله‌ای از حیات مجاز نیست.

۲. شخص بودن کارکردی

شخص بودن کارکردی به این معناست که ارزش اخلاقی انسان‌ها به عملکردها و ویژگی‌های خاصی که از خود بروز می‌دهند وابسته است. این رویکرد، بار این ایده که انسان‌ها به‌طور ذاتی دارای ارزش هستند، بر این باور است که ملاک ارزشمندی و منزلت یک موجود، نحوه عمل کردن آن موجود به شیوه‌های خاص است. به عبارت دیگر، برای اینکه یک موجود از احترام و منزلت اخلاقی برخوردار باشد، باید ویژگی‌ها و کارکردهای خاصی مانند خودآگاهی، عقلانیت، احساسات، مطلوبیت، قومیت، بهره‌وری اقتصادی، جنسیت، ملیت، زبان محلی، زیبایی، سن، سلامت، دین، نژاد، باروری، تولد و خاستگاه ملی را از خود نشان دهد (Kaczor, 2022, p. 102).

این رویکرد بر اهمیت عملکردها و ویژگی‌های خاص تأکید دارد و نشان می‌دهد که ارزش اخلاقی افراد به شرایط و ویژگی‌های خاص آنها وابسته است. این دیدگاه می‌تواند به چالش‌هایی در زمینه حقوق بشر و برابری منجر شود؛ زیرا ممکن است برخی افراد به دلیل نداشتن ویژگی‌های خاص، از احترام و منزلت اخلاقی محروم شوند. همچنین، این رویکرد می‌تواند به تفکیک و تبعیض در جامعه دامن بزند؛ زیرا ممکن است برخی ویژگی‌ها به‌طور ناعادلانه‌ای ارزشمندتر از دیگران تلقی شوند.

لوازم رویکرد شخص بودن کارکردی

۱. عدم شمولیت و انحصارگرایی: رویکرد کارکردی بر خلاف رویکرد موهبتی که برای تمامی انسان‌ها ارزش ذاتی قائل است، به‌طور انحصاری بر این باور است که ارزش اخلاقی انسان‌ها به عملکردها و ویژگی‌های خاصی که از خود بروز می‌دهند وابسته است و تنها انسان‌هایی که ویژگی‌های خاصی دارند، شایسته احترام و منزلت اخلاقی هستند. این رویکرد به‌طور دقیق مشخص نمی‌کند که کدام ویژگی‌ها یا عملکردها موجب شخص بودن یک موجود می‌شود و به همین دلیل، در مورد این که کدام ویژگی‌ها یا عملکردها موجب شخص بودن می‌شود، اختلاف نظر وجود دارد. برخی افراد ویژگی‌هایی مانند خودآگاهی، عقلانیت یا حساسیت را ضروری می‌دانند، در حالی که دیگران بر این باورند که ویژگی‌هایی مانند مطلوبیت، بهره‌وری اقتصادی یا توانایی برقراری ارتباط ملاک‌های شخص بودن هستند. همچنین، در مورد اینکه آیا عواملی مانند نژاد، جنسیت، طبقه اجتماعی، تولد، ملیت، زبان مادری یا فعالیت‌های خاص می‌توانند معیارهای شخص بودن باشند، اختلاف نظر وجود دارد. برخی نیز معتقدند که ویژگی‌هایی مانند زیبایی، سن، سلامتی، مذهب یا باروری نیز ممکن است به عنوان ملاک‌های شخص بودن در نظر گرفته شوند (Kaczor, 2022, p. 102).

۲. ویژگی‌های کیفی و ذو مراتب: در رویکرد کارکردی ویژگی‌های مرتبط با شخص بودن ویژگی‌هایی کیفی و ذو مراتب‌اند، به این معنا که دارای شدت و ضعف هستند، یعنی برخی از افراد بیشتر از دیگران از این ویژگی‌ها برخوردارند. به عنوان مثال، ویژگی‌هایی مانند هوش، احساسات، خودآگاهی و استقلال ممکن است در برخی افراد بیشتر و در برخی دیگر کمتر بروز پیدا کنند. به همین دلیل، افرادی که فاقد مؤلفه‌های لازم برای شخص بودن هستند، از دایره شخص بودن خارج می‌شوند. این دیدگاه به وضوح نشان می‌دهد که همه افراد برابر نیستند و حقوق برابری ندارند. بنابراین، این رویکرد به این نتیجه می‌رسد که نه تنها انسان‌ها به‌طور برابر خلق نشده‌اند و حقوق برابر ندارند، بلکه حتی خود اشخاص نیز به لحاظ ویژگی‌هایشان برابر نیستند و حقوق یکسانی ندارند (Kaczor, 2022, p. 103). برای مثال، اگر «احساس» به عنوان یکی از ملاک‌های شخص بودن در نظر گرفته شود، افرادی که از درجات بالاتری از این ویژگی برخوردارند، منزلت اخلاقی بیشتری خواهند داشت. این رویکرد نه تنها انسان‌ها را به دو دسته شخص و غیرشخص تقسیم می‌کند، بلکه حتی اشخاص را نیز بر اساس ویژگی‌های خود



دسته‌بندی می‌کند. بنابراین، اگر این رویکرد پذیرفته شود، ممکن است مشکلاتی برای دفاع از برابری حقوق افراد پیش آید؛ زیرا این رویکرد نشان می‌دهد که همه افراد برابر نیستند و افرادی که از ویژگی‌های بیشتری برخوردارند، حقوق بیشتری دارند. این موضوع با اصل برابری حقوق انسانی در تضاد است و ممکن است به ناعدالتی در حقوق و تعاملات اجتماعی منجر شود. اگر رویکرد عملکردی پذیرفته شود، معلوم نیست که چگونه می‌توان از برابری حقوق اشخاص دفاع کرد؟

ملاک‌ها و معیارهای شخص بودن کارکردی

چه عواملی سبب می‌شود که یک انسان به عنوان «شخص» شناخته شود؟ ملاک‌ها و معیارهای شخص بودن یک موجود چیست؟ در پاسخ به این سؤالات، فیلسوفان مختلف معیارهای متنوعی برای تعریف شخص بودن ارائه کرده‌اند. این ملاک‌ها می‌توانند شامل ویژگی‌های ذاتی مانند عقلانیت، خودآگاهی، احساسات و توانایی برقراری ارتباط باشند. همچنین، برخی از فیلسوفان ممکن است بر اساس ویژگی‌های اجتماعی یا اخلاقی، مانند مسئولیت‌پذیری و توانایی درک حقوق دیگران، به تعریف شخص بودن بپردازند. در حالی که برخی از این ملاک‌ها مشترک هستند، اما اختلاف نظرهایی نیز در مورد اینکه چه موجوداتی باید به عنوان اشخاص شناخته شوند، وجود دارد.

فیلسوفان بسیاری از جمله مایکل تولی، مری آنه وارن، جوزف فلچر، دگرازا و جویلینی و مینروا به بررسی ملاک‌های خاصی پرداخته‌اند که برای شخص بودن ضروری هستند. برای مثال:

- مایکل تولی: شخص را موجودی با حق اخلاقی جدی برای حیات می‌داند که باید تصوری از خود به عنوان فاعل تجربه‌ها داشته باشد.

- مری آنه وارن: ویژگی‌هایی مانند آگاهی^۱، تعقل^۲، فعالیت خودانگیخته^۳، استعداد برقراری ارتباط با هر وسیله ممکن با افراد و اشیای متفاوت^۴ و خودآگاهی را به عنوان ملاک‌های

1. "Consciousness (Of Objects And Events External And/Or Internal To The Being, And In Particular The Capacity To Feel Pain)".
2. "Reasoning (The Developed Capacity To Solve New And Relatively Complex Problems.
3. Self Motivated Activity (Activity Which Is Relatively Independent Of Either Genetic Or Direct External Control)."
4. "The Capacity To Communicate, By Whatever Means, Messages Of An Indefinite Variety Of Types."

شخص بودن معرفی می‌کند.

- جوزف فلچر: پانزده معیار برای شخص بودن ذکر می‌کند که شامل خودآگاهی، خویش‌داری، توانایی ارتباط با دیگران و کنجکاوی است (Fletcher, 1974, p. 19).

- دگرازا: بر این باور است که شخص بودن به معنای داشتن ظرفیت کافی برای اشکال پیچیده آگاهی است و تأکید می‌کند که نوزادان به دلیل عدم برخوردارگی از این ظرفیت‌ها به عنوان «شخص» شناخته نمی‌شوند.

- جوپیلینی و مینروا: «شخص» را به معنای فردی می‌دانند که می‌تواند ارزشی (حداقل) اساسی را به وجود خود نسبت دهد، به‌گونه‌ای که محروم شدن از این وجود، ضرری برای او ایجاد می‌کند» (Giubilini & Minerva 2012, p. 2). به طور کلی «شخص» مجموعه‌ای از ویژگی‌هاست که آگاهی، خودآگاهی، عقلانیت، توانایی برقراری ارتباط با دیگران، عضوگونه انسان بودن و داشتن تصویری از خود تنها بخشی از ویژگی‌های مطرح شده برای آن است.

به طور کلی، می‌توان ملاک‌های ارائه شده برای شخص بودن را در دسته‌بندی زیر قرار داد:

۱. عوامل بیولوژیکی (زیست‌شناختی) خاص: از نوع انسان بودن، داشتن ساختار ژنتیکی خاص، داشتن یک سر، دو دست، دو بازو و دو چشم، توانایی حرکت، تنفس کردن، غذا خوردن و خوابیدن.
۲. عوامل روان‌شناختی: احساس، ادراک، داشتن تصویری از خویش و علایق و خواسته‌های خود، توانایی استفاده از ابزار، توانایی استفاده از زبان یا نظام‌های نمادی، توانایی شوخی کردن، توانایی عصبانی شدن و تردید کردن.
۳. عوامل عقلانی: استعداد برهان‌آوری و استنتاج، استعداد تعمیم و یادگیری از تجربه گذشته، استعداد فدا کردن منافع فعلی برای به دست آوردن سودهای بیشتر در آینده.
۴. عوامل اجتماعی: استعداد کار کردن در گروه‌ها، استعداد شناخت و رعایت منافع دیگران به عنوان اموری ارزشمند، خود را به عنوان فردی ارزشمند دیدن در میان دیگران، استعداد برای همدردی، عشق‌ورزی، استعداد جلب واکنش‌های همدلانه، پشت‌گرمی و عشق‌ورزی دیگران، استعداد کار کردن با دیگران برای منافع متقابل.
۵. عوامل حقوقی: در معرض قوانین بودن و حمایت شدن از سوی قانون، استعداد قرارداد بستن، در سرشماری به شمار آمدن، داشتن نام و شهروند بودن، استعداد جمع اموال، به ارث بردن اموال و ... (English, 1975a, p. 235).



اشکال‌های شخص بودن کارکردی

برخی فیلسوفان معتقدند این سبب تأسف است که مفهوم «شخص» در نظریه‌های اخلاقی و عملی محبوبیت کسب کرده است؛ زیرا این مفهوم هم به لحاظ منطقی پیچیده و سردرگم است و هم به لحاظ اخلاقی قابل انتقاد است. به علاوه، به کارگیری آن در مفاهیم اخلاقی و نیز در اصول اومانستی و مساوات‌طلبانه، ممکن است موانعی بر سر راه پیشرفت اخلاقی ایجاد کنند (Sapontzis, 1981, p. 607).

انگلیش نیز معتقد است که تصور ما از «شخص» به اندازه کافی دقیق و روشن نیست تا بتواند راه حل قطعی برای مسائل پیچیده‌ای مانند سقط جنین و نوزادکشی ارائه دهد. از آنجا که از نظر زیست‌شناختی، موجود انسانی به تدریج رشد می‌کند، مفهوم شخص در این زمینه ابهام‌آمیز است؛ زیرا نمی‌توان به طور قاطع تعیین کرد که چه زمانی که یک شخص پا به عرصه وجود می‌گذارد؛ یا چه لحظه یا نقطه خاصی به عنوان مرحله شخص شدن وجود دارد. بنابراین، انگلیش بر این باور است که استفاده از مفهوم شخص برای حل این مسائل، تنها به معنای تن دادن به ابهام برای حل ابهام است (English, 1975b, p. 236).

دیوید بوینن نیز بر این باور است که استفاده از مفهوم شخص برای دفاع از حقوق جنین، به دلیل ابهام در این اصطلاح، نامفهوم است. از یک سو می‌توان شخص را به معنای هنجاری به کار برد، به این معنا که هر دلیلی که برای شخص بودن جنین ارائه شود، به معنای حق حیات آن جنین است، اما در این معنا، ادعای شخص بودن جنین نمی‌تواند به طور ماهوی حق حیات آن را توجیه کند. از سوی دیگر، شخص می‌تواند به معنای توصیفی به کار رود که هیچ دلالت هنجاری ندارد. به عنوان مثال، ادعای اینکه جنین یک شخص است، ممکن است به این معنا باشد که جنین ویژگی‌های بیولوژیکی خاصی دارد. در این صورت، دلیلی که برای شخص بودن جنین ارائه می‌شود، حق حیات آن را توجیه نمی‌کند؛ زیرا این ادعا هیچ پیامد هنجاری نخواهد داشت (Boonin, 2002, p. 52).

به طور کلی، مفهوم «شخص» به عنوان یک مفهوم اخلاقی و فلسفی، ابهامات و پیچیدگی‌هایی دارد که می‌تواند موانعی برای پیشرفت اخلاقی، به ویژه در حل مسائل پیچیده‌ای مانند سقط جنین و نوزادکشی ایجاد کند و منجر به تنزل اصول اخلاقی و ناکامی در حل برخی مسائل اخلاقی شود. اشکالات عدیده‌ای بر شخص بودن کارکردی مطرح شده است که برخی عبارتند از:



۱. دلخواهی بودن ملاک‌های شخص

شخص‌گرایان عموماً دلیلی برای ادعای خود ارائه نکرده‌اند و این موجب بی‌ملاکی و دلخواهی بودن معیارهای تعریف شخص می‌شود. به عنوان مثال، وارن استدلالی ارائه نمی‌دهد که چرا تعقل یا آگاهی باید شرط شخص بودن یک موجود باشد. همچنین اختلافات و تنوع در معیارهای ارائه شده نیز نشان از بی‌اساس بودن و دلخواهی بودن این معیارهاست. به اعتقاد شوارتز (Schwarz, 1990, p. 107) معیارهای ارائه شده جامع نیستند و مشخص نیست که چه تعداد و چه مقدار از ویژگی‌ها برای تعریف شخص بودن کافی است. برای مثال، یکی از ویژگی‌هایی که وارن (Warren, 1973) برای شخص بودن ارائه می‌دهد توانایی استدلال‌آوری است. حال آنکه این ویژگی مبهمی است. آیا استدلال‌آوری به عنوان استعداد حل مسائل ابتدایی اهمیت دارد یا نه؟ چرا استدلال‌آوری برای حل مسائل کافی نباشد؟ مشخص نیست مسائل چقدر باید پیچیده باشند؟ چه نوع استدلال‌آوری برای شخص شدن لازم است؟ توانایی برای استدلال کردن چقدر باید باشد؟ مسئله اندازه‌گیری و مقدار معیارهای شخص یکی از چالش‌هایی است که شخص‌گرایی با آن مواجه است. چگونه می‌توان فهمید که یک موجود چه مقدار خودآگاهی یا تعقل نیاز دارد تا شخص به شمار آید؟

این معیارها، اگر چه ممکن است مشخص‌کننده این باشند که کدام موجود به عنوان شخص شناخته می‌شود، اما نمی‌توانند به ما بگویند که کدام موجود شخص شناخته نمی‌شود. به عبارت دیگر، این معیارها برای تعیین موجوداتی که شخص نیستند ناکافی‌اند، مانند افراد در وضعیت خواب یا کما که تعقل می‌کنند، ولی توان پاسخ‌گویی و واکنش ندارند. آیا می‌توان این افراد را شخص تلقی نکرد؟ از این رو با این معیارهای ناکافی و بی‌ملاک، نمی‌توان به طور قاطع در مورد حقوق و منزلت اخلاقی موجودات قضاوت کرد. هیچ تعریف واحد و جامعی از «شخص» که دربردارنده همه ویژگی‌های شخص باشد وجود ندارد (Schwarz, 1990, p. 107).

۲. تشکیکی بودن ملاک‌های شخص

ویژگی‌هایی که برای شخص بودن و حق حیات داشتن ضروری هستند، به تدریج و به مرور زمان ظاهر می‌شوند، به طور ناگهانی به وجود نمی‌آیند و به سرعت نیز از بین نمی‌روند. سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که آیا حق حیات دارای درجات مختلف و تشکیکی است؟ آیا یک کودک یک ساله حق حیات کمتری نسبت به یک کودک پنج ساله دارد و آیا حق حیات او بیشتر



از یک نوزاد است؟ همچنین، اگر فردی مسن به بیماری آلزایمر مبتلا شود، آیا حق حیات او به تدریج کاهش می‌یابد؟ (Manninen, 2013, p. 333). تقریباً همه این ویژگی‌ها دارای درجات و مراتب هستند. برخی افراد از ظرفیت و استعداد بیشتری برخوردارند و برخی دیگر کمتر. به عنوان مثال، خودآگاهی به تدریج در کودکان شکل می‌گیرد. اگر خودآگاهی بخشی از تعریف شخص به شمار آید، باید مشخص شود که چه میزان از این ویژگی باید در افراد توسعه یافته باشد؟ (Schwarz, 1990, p. 107).

همه ویژگی‌های مرتبط با «شخص» درجات متفاوتی دارند. برخی افراد ظرفیت و استعداد بیشتری دارند، در حالی که برخی دیگر کمتر. به عنوان مثال، خودآگاهی به تدریج در کودکان بروز می‌کند و این ویژگی نیز به صورت متفاوتی در افراد تجربه می‌شود. این دیدگاه سؤالی را مطرح می‌کند که اگر خودآگاهی باید به عنوان یکی از جنبه‌های تعریف شخص در نظر گرفته شود، چه میزان از این ویژگی باید در افراد شکوفا شده باشد؟ این سؤال نشان‌دهنده اهمیت و ارزش تنوع در تجربه‌ها و ویژگی‌های شخصی است و به ما یادآوری می‌کند که هر فرد به شکل منحصر به فردی این ویژگی‌ها را تجربه و توسعه می‌دهد و نمی‌توان انتظار داشت که همه افراد در یک زمان یا به یک شکل خاص ویژگی‌های شخص را تجربه کنند.

اگر اعطای حقوق اخلاقی بر اساس ویژگی‌های مراتب و درجات باشد، افرادی که از ویژگی‌های بیشتری برخوردارند، حقوق بیشتری خواهند داشت و این با دیدگاه که همه انسان‌ها به طور اساسی حقوق برابر دارند، در تضاد است. بنابراین، آنچه موجب «شخص بودن» می‌شود، نمی‌تواند یک کیفیت مراتب‌دار باشد.

۳. عدم برابری حقوق و ملاک‌های شخص

پذیرش رویکرد شخص بودن کارکردی می‌تواند به تبعیض و نابرابری منجر شود. با تقسیم انسان‌ها به دسته‌های مختلف بر اساس ویژگی‌های خاص، این رویکرد می‌تواند به نادیده گرفتن حقوق افرادی که از این ویژگی‌ها برخوردار نیستند، منجر شود. افرادی که از ویژگی‌های بیشتری برخوردارند، ممکن است حقوق بیشتری داشته باشند که این موضوع با اصل برابری حقوق انسانی در تضاد است و می‌تواند به ناعدالتی در حقوق و تعاملات اجتماعی منجر شود. افزون بر این، این رویکرد ممکن است به چالش‌های اخلاقی و فلسفی در زمینه حقوق بشر و کرامت انسانی به ویژه در مسائل اخلاق پزشکی مربوط به حق حیات جنین‌ها، نوزادان و بیماران

می انجامد. اگر ارزش و منزلت انسان‌ها به ویژگی‌های خاصی وابسته باشد، این می‌تواند به توجیه ناعدالتی‌ها و تبعیض‌ها در جامعه منجر شود.

به همین دلیل، به نظر می‌رسد رویکرد موهبتی که بر ارزش ذاتی انسان‌ها تأکید دارد، می‌تواند به عنوان یک مبنای قوی‌تر برای دفاع از حقوق بشر و برابری در نظر گرفته شود؛ زیرا رویکرد موهبتی بر این باور است که ارزش انسانی مستقل از ویژگی‌ها یا عملکردهای خاص فرد است، این رویکرد برای انسان در تمام مراحل زندگی، از جمله دوران جنینی و نوزادی، ارزش قائل می‌شود. به این ترتیب، همه انسان‌ها به‌طور طبیعی شایسته احترام و کرامت هستند و تنها ملاک ارزشمندی آنها، عضویت در نوع انسانی است. بر اساس این دیدگاه، کشتن انسان در هیچ مرحله‌ای از حیات مجاز نیست؛ بر خلاف رویکرد کارکردی که انسان را تنها در یک مرحله خاص یا تحت شرایط خاصی دارای شأن و منزلت اخلاقی تلقی می‌کند.



۴. نقض کرامت انسانی و ملاک‌های شخص

بر اساس دیدگاه مبتنی بر «شخص» انسان‌ها به واسطه انسانیت خود دارای کرامت ذاتی نیستند. در واقع، انسان بودن به خودی خود دلیلی بر ارزشمند بودن نیست، بلکه ارزش آنها از جایگاه آنها ناشی می‌شود که در اصطلاح، به آن «شخص» گفته می‌شود. این مفهوم به‌طور جدی کرامت و حقوق اساسی انسان‌ها را انکار می‌کند. لازمه تعریف مفهوم «شخص» از دیدگاه برخی فیلسوفان یکسانی جایگاه برخی افراد انسانی مانند جنین‌ها و معلولان با حیوانات است. این نگرش در تضاد با کرامت انسانی و تبعیض‌آمیز است.

مسئله کرامت ذاتی انسانی و حقوق بشر، مسئله‌ای غریب و جدید نیست. هر گونه قرائت ساده اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز همین موضوع را تأیید می‌کند. مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر «حیثیت ذاتی و ... حقوق مساوی و مسلم همه اعضای خانواده بشری (به عنوان) اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان را به رسمیت می‌شناسد». ماده ۲ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر تصریح می‌کند که «حق حیات هر کس باید توسط قانون حمایت شود» اعلامیه حقوق کودک اعلام می‌کند که «کودک نیاز به حفاظت و مراقبت ویژه، از جمله حمایت‌های قانونی مناسب قبل و بعد از تولد دارد» (Laing, 2013, p. 336).

یکسان فرض کردن شأن و منزلت «حیوانات غیر انسانی» و «معلولان ذهنی»، با این اصل که

انسان‌ها دارای کرامتی ذاتی هستند، در تضاد قرار می‌گیرد. ژاکلین لاینگ می‌نویسد: «انسان هر چقدر هم که معلول، جوان، پیر، آگاه، بیمار و غیرعقلانی باشد، باز هم به واسطه انسان بودن، کرامت خود را حفظ می‌کند. تحمل بیماری یا ناتوانی در انجام کارکردهای ذهنی بالاتر، انسان را به سطح نباتی یا حیوانی تنزل نمی‌دهد. گرچه توانایی‌ها و ظرفیت‌های انسان‌ها در نوسان است، اما همچنان ارزش اخلاقی و رابطه خود با خانواده انسانی را حفظ می‌کنند» (Laing, 2013, p. 336). او از این اصل به عنوان اصل «کرامت برابر» یاد می‌کند و معتقد است این اصل از وسوسه تبعیض اخلاقی بر اساس ناتوانی افراد یا فقدان ویژگی‌ها جلوگیری می‌کند و ارزش را در انسانیت مشترک انسان‌ها قرار می‌دهد (Laing, 2013, p. 337). انسان‌ها به دلیل داشتن تعهدات اخلاقی و توانایی ادراک اخلاقی، از انواع دیگر مانند حیوانات و نباتات متمایز می‌شوند و هرچند هم از نظر ذهنی ناتوان باشند، باز هم این ویژگی اخلاقی را از دست نمی‌دهند.

۵. شخص و بالفعل یا بالقوه بودن ملاک‌ها

یکی از اشکالات شخص بودن کارکردی، «کارکردگرایی اخلاقی» است که در آن تنها افرادی که دارای توانمندی‌های بالفعل هستند، از نظر اخلاقی اهمیت دارند. حال آنکه توانایی انسان مفهومی گسترده‌تر از آن چیزی است که به نظر می‌رسد. شوارز از جمله فیلسوفانی است که بر شخص بودن انسان از لحظه لقاح تأکید دارد. او ضعف استدلال فیلسوفانی از قبیل وارن را عدم تمایز میان شخص بودن و کارکرد شخص داشتن می‌داند. به اعتقاد او، چنین از لحظه لقاح افزون بر آنکه انسان است، شخص نیز هست. او برای «شخص» دو معنای متمایز ارائه می‌دهد. الف) شخص بودن به معنای کارکرد شخص داشتن ب) شخص بودن به معنای استعداد کارکرد شخص داشتن. شخص به معنای نخست (کارکرد شخص داشتن)، یعنی انجام هر فعالیتی که اختصاص به شخص بما هو شخص دارد، یعنی استدلال کردن، تصمیم گرفتن، قصد کردن، به خاطر آوردن، احساس و... لفظ کارکرد اشاره به کارکردهای بدنی ندارد، بلکه اشاره به کارکردهای ذهنی دارد. به اعتقاد شوارز، این دیدگاه که چنین واجد معیارهای شخص بودن نیست، به این معناست که چنین کارکرد شخص را ندارد نه اینکه او شخص نیست. فرد خواب و چنین هر دو در حال حاضر صرفاً کارکرد شخص را ندارند و معیارهای شخص را از خود نشان نمی‌دهند؛ نه اینکه شخص به شمار نمی‌آیند (Schwarz, 1990, p. 89). تعاریف ارائه شده از «شخص» درباره اشخاص شدیداً مست، خوابیده و در کما توضیح قابل قبولی ارائه نمی‌دهند.

سؤال اینجاست که آیا از نظر آنها این موارد غیر شخص هستند؟ توانایی‌های انسان دائماً در نوسان است. بالقوه بودن و بالفعل بودن از ویژگی‌های شرایط انسان است و تلاش برای ابتناء ارزش روی این حالات بحث‌برانگیز است (Laing, 2013, pp. 336-337). از این رو، ارزش و اهمیت انسان تنها به توانایی‌های بالفعل او وابسته نیست و تجربه‌ها و وضعیت‌های مختلف زندگی فرد نیز در تعریف و تشخیص ارزش او نقش دارند.

۶. ملاک‌های شخص بودن و نوزادکشی

لازمه پذیرش مفهوم شخص بودن کارکردی جواز نوزادکشی است که مسئله‌ای بحث‌برانگیز و نفرت‌برانگیز است. برخی مانند وارن لازمه دیدگاه خود را نمی‌پذیرند و دلایلی برای عدم جواز اخلاقی نوزادکشی اقامه می‌کند. به اعتقاد او، نوزادان به طور قابل توجهی به مرحله شخص شدن نزدیک هستند و پس از تولد، دیگر ناقض حقوق مادر نیستند. همچنین، با توجه به اینکه بسیاری از افراد تمایل به نگهداری نوزادان دارند و از کشتن آنها ناراحت می‌شوند و والدین می‌توانند در صورت عدم تمایل به نگهداری نوزاد، آن را به دیگران یا پرورشگاه بسپارند، او کشتن نوزاد تازه متولد شده را از نظر اخلاقی نادرست می‌داند. هر چند وارن تلاش می‌کند تا راهی برای فرار از جواز نوزادکشی بیابد، اما چندان موفق نیست (نک: جمشیدی و آل بویه، ۱۳۹۵).

برخی از فیلسوفان از جمله مایکل تولی (Tooley, 2015) این ملازمه را پذیرفته و پا را فراتر نهاده‌اند و کشتن نوزاد را تا سه ماه پس از تولد به لحاظ اخلاقی مجاز می‌دانند. سینگر (Singer, 1993) نیز به تبع تولی زمان جواز کشتن نوزاد را تا یک ماه پس از تولد افزایش داده و قائل به جواز اخلاقی نوزادکشی است. برخی (Giubilini & Minerva, 2013) نیز بر این باورند که ویژگی‌های شخص مدتی پس از تولد ظهور می‌کند، اما تعیین نمی‌کنند که چه زمانی ویژگی‌های شخص بودن ایجاد می‌شود و از همه مهم‌تر اینکه بیان نمی‌کنند که دقیقاً چه زمانی کشتن نوزادان نادرست است و تعیین زمان شخص شدن را به روان‌شناسان واگذار می‌کنند. به اعتقاد روان‌شناسان، تا زمانی که انسان به خودآگاهی و آگاهی از وجود خود نرسد، نمی‌تواند به ادامه وجود خود علاقه نشان دهد. روان‌شناسان، به طور کلی، معتقدند آگاهی انسان به وجود خودش حدود دو سالگی و با بروز برخی مؤلفه‌های مهم رشد روانی، مانند نخستین لبخند اجتماعی، نخستین قدم‌های مستقل، یا نخستین کلمات، در دو سالگی تجلی می‌کند (Kaczor, 2022, p. 18). اگر این دیدگاه روان‌شناسان در مورد خودآگاهی کودکان درست باشد، بر اساس ملاک‌های



شخص بودن کارکردی، نوزادکشی تا زمانی که کودک حدود دو سال یا بیشتر دارد، از نظر اخلاقی مجاز است و این یک نتیجه‌گیری باطل است.

۷. مادی بودن ملاک‌های شخص

تعاریف ارائه شده برای شخص معمولاً یک‌بعدی هستند و تنها به جنبه‌های جسمانی و فیزیولوژیکی انسان اشاره دارند. این رویکردها عمدتاً بر اساس علم تجربی و بیولوژیکی شکل می‌گیرند و بر عواملی مانند ژنتیک، ساختار مغز و رفتارهای فیزیولوژیکی تأکید می‌کنند. در مقابل، اسلام انسان را موجودی چند بُعدی می‌داند و بر این باور است که انسان‌ها دارای روح الهی هستند که هویت آنها را شکل می‌دهد. مهم‌ترین نقدی که به رویکردهای مادی‌گرایانه وارد می‌شود این است که این رویکردها به جنبه‌های غیرمادی و روحانی انسان توجه نمی‌کنند و تنها بر جنبه‌های جسمانی و مادی تأکید دارند. از منظر اسلام، روح الهی، جوهره وجود انسان است و بدون آن، تعریف شخص ناقص خواهد بود.

اسلام بر ارتباط تنگاتنگ میان روح و جسم تأکید دارد. مهم‌ترین نقدی که به رویکردهای مادی‌گرایانه وارد می‌شود این است که آنها یا روح را به طور کلی انکار می‌کنند یا این ارتباط را نادیده می‌گیرند و به تفکیک میان روح و جسم می‌پردازند. از دیدگاه اسلامی، شخص موجودی فراتر از ویژگی‌های جسمانی و مادی است و به جنبه‌های روحانی نیز توجه می‌شود. اسلام رویکرد جامع‌تر و عمیق‌تری به مفهوم انسان ارائه می‌دهد که در آن روح به عنوان ملاک اساسی شخص بودن در نظر گرفته می‌شود.

۸. نقص در تعریف خودآگاهی

در فلسفه‌های مادی و تجربی، خودآگاهی یک ویژگی بیولوژیکی و روان‌شناختی در نظر گرفته می‌شود و به عنوان یکی از مهم‌ترین ملاک‌های شخص بودن در رویکرد مادی‌گرایانه به انسان مطرح می‌شود. این مفهوم به توانایی فرد در شناخت خود، تفکر درباره افکار و احساسات خود و درک هویت شخصی اشاره دارد. از دیدگاه اسلامی که انسان را دارای دو بُعد مادی و روحانی می‌داند، خودآگاهی به عنوان یک ویژگی کلیدی انسانی شناخته می‌شود، اما این خودآگاهی



۴۸

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پزشکی

سال هفتم

شماره اول

بهار ۱۴۰۳

بدون ارتباط با خداوند و روح الهی ناقص است. بنابراین، خودآگاهی باید در بستر ارتباط با خداوند و شناخت روحانی قرار گیرد. این ارتباط به فرد کمک می‌کند تا هویت واقعی خود را بشناسد و به معنای عمیق‌تری از وجود خود دست یابد.

در اسلام، «روح» به عنوان جوهره وجود انسان شناخته می‌شود و خودآگاهی باید به شناخت این روح و ارتباط آن با خداوند منجر شود. قرآن کریم در آیه ۲۹ سوره حجر می‌فرماید: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» که به دمیدن روح الهی در انسان اشاره دارد. این آیه نشان‌دهنده اهمیت روح در تعریف هویت انسانی است. خودآگاهی در اسلام نه تنها به شناخت خود، بلکه به شناخت مسئولیت‌های اخلاقی و معنوی نیز مرتبط است. انسان‌ها باید از خودآگاهی برای رشد اخلاقی و معنوی خود استفاده کنند. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (سوره حجرات، آیه ۱۳) که نشان‌دهنده اهمیت تقوا و اخلاق در خودآگاهی است. بنابراین، خودآگاهی به عنوان یکی از ملاک‌های شخص بودن در بسیاری از رویکردهای فلسفی مطرح می‌شود، اما از دیدگاه اسلامی، این خودآگاهی باید در بستر ارتباط با خداوند و شناخت روح الهی قرار گیرد. نادیده گرفتن این بُعد روحانی می‌تواند منجر به یک تعریف ناقص از خودآگاهی و شخص بودن انسان شود. اسلام بر اهمیت ارتباط با خداوند و روح الهی تأکید دارد، از این رو، دیدگاه اسلام به خودآگاهی و مفهوم انسان یا شخص را می‌توان فراتر از تعاریف مادی و تجربی دانست.^۱

نتیجه‌گیری

در این مقاله، مفهوم «شخص» یا «person» به عنوان یک مفهوم کاربردی در مسائل اخلاقی، کلامی و حقوقی بررسی شده است. فیلسوفان دو تعریف متفاوت از انسان ارائه می‌دهند: انسان به معنای بیولوژیکی و انسان اجتماعی به معنای شخص. انسان در معنای دوم، دارای ارزش و منزلت اخلاقی و حقوق اساسی از جمله حق حیات و کرامت است. فیلسوفان معیارها و ملاک‌های مختلفی برای تعیین شخص بودن مطرح کرده‌اند، از جمله خودآگاهی، آگاهی، تعقل، خویشتن‌داری و توانایی برقراری ارتباط با دیگران. این ملاک‌ها عمدتاً بر اساس

۱. در این مقاله، بحث به صورت عقلانی و منطقی پیش می‌رود و به بررسی مفهوم «شخص» از زوایای مختلف می‌پردازد. با این حال، تحلیل و بررسی دقیق‌تر از دیدگاه اسلامی نیازمند دقت نظر و فضای بیشتری است که در این مقاله امکان‌پذیر نیست.



ویژگی های جسمانی و فیزیولوژیکی شکل می گیرند و به جنبه های غیرمادی انسان توجه نمی کنند. مفهوم انسان و شخص، ملاک های شخص بودن و دورویکرد کلی به شخص در اخلاق زیستی، شامل شخص بودن موهبتی و شخص بودن کارکردی، بررسی شده است. این مقاله به طور خاص به بررسی و نقد رویکرد کارکردی به شخص می پردازد. از جمله اشکالات مهم این رویکرد می توان به دلبخواهی بودن ملاک های شخص، تشکیکی بودن این ملاک ها، نقض کرامت انسانی، مادی بودن ملاک های شخص و توجیه اخلاقی نوزادکشی اشاره کرد. با توجه به دلایل ارائه شده، به نظر می رسد که کاربرد مفهوم شخص بودن کارکردی در زمینه های اخلاقی و اصول انسانی ممکن است به ابهامات و موانعی در پیشرفت اخلاقی منجر شود. بنابراین، به کارگیری این مفهوم در مسائل پیچیده ای مانند سقط جنین و نوزادکشی می تواند چالش های اخلاقی ایجاد کند. از این رو، برای حل این مسائل، نیاز به تعریفی دقیق تر و روشن تر از مفهوم انسان احساس می شود. با توجه به تحلیل های ارائه شده در این مقاله، می توان نتیجه گرفت که مفهوم «شخص» باید به طور جامع و چند بُعدی در نظر گرفته شود. رویکرد کارکردی قادر به ارائه تعریفی کامل و دقیق از انسان نیست و ممکن است به چالش های اخلاقی و حقوقی منجر شوند.

فهرست منابع

جمشیدی، فاطمه؛ آل بویه، علیرضا. (۱۳۹۵). بررسی و نقد دیدگاه وارن درباره تولد به مثابه ملاک و معیار منزلت اخلاقی جنین. اخلاق زیستی. ۲۰(۶). ۳۱-۷.

Beckwith, F. J. (2007). *Defending Life: A Moral and Legal Case against Abortion Choice* (1st ed.). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511804885>

Boonin, D. (2002). *A Defense of Abortion* (Cambridge Studies in Philosophy and Public Policy) (9780521520355): David Boonin: Books. Cambridge University Press. <http://www.amazon.com/Defense-Abortion-Cambridge-Studies-Philosophy/dp/0521520355>

Bracken, W. J (2001). Is the early embryo a person? *The Linacre Quarterly*, 68(1). <https://doi.org/10.1080/20508549.2001.11877599>

English, J. (1975a). Abortion and The Concept of A Person. *Canadian Journal of Philosophy*, 5(2), 233–243. <https://doi.org/10.1080/00455091.1975.10716109>

Fletcher, J. F (1974). Four Indicators of Humanhood: The Enquiry Matures. *The*

Hastings Center Report, 4(6). <https://doi.org/10.2307/3560587>

Giubilini, A., & Minerva, F (2013). After-birth abortion: Why should the baby live? *Journal of Medical Ethics*, 39(5). <https://doi.org/10.1136/medethics-2011-100411>

Kaczor, C. (2022). *The Ethics of Abortion: Women's Rights, Human Life, and the Question of Justice* (3rd ed.). Routledge.
<https://doi.org/10.4324/9781003305217>

Laing, J. A (2013). Infanticide: A reply to Giubilini and Minerva. In *Journal of Medical Ethics* (Vol. 39, Issue 5). <https://doi.org/10.1136/medethics-2012-100664>

Manninen, B. A. (2013). Yes, the baby should live: A pro-choice response to Giubilini and Minerva. *Journal of Medical Ethics*, 39(5), 330–335.
<https://doi.org/10.1136/medethics-2012-100656>

Noller, J. (2019). Person. In *Online Encyclopedia Philosophy of Nature*.
<https://journals.uni-heidelberg.de/index.php/oeppn/article/view/66403>

Ohlin, J. D. (2005). Is the concept of the person necessary for human rights? *In Columbia Law Review* (Vol. 105, Issue 1, pp. 209–249).
<https://doi.org/10.4324/9781315092485-19>

Penner, P. S., & Hull, R. T. (2008). The Beginning of Individual Human Personhood. *Journal of Medicine and Philosophy*, 33(2), 174–182.
<https://doi.org/10.1093/jmp/jhn003>

Sapontzis, S. F. (1981). A Critique of Personhood. *Ethics*, 91(4), 607–618.
<https://doi.org/10.1086/292273>

Schwarz, S. D. (1990). *The moral question of abortion*. Loyola University Press.

Singer, P. (1993). *Singer - Practical ethics*. In Cambridge University Press. (Vol. 2, Issues 10–11).

Tauer, C. A (1985). Personhood and human embryos and fetuses. *The Journal of Medicine and Philosophy*, 10(3). <https://doi.org/10.1093/jmp/10.3.253>

Teichman, J. (1985). The Definition of Person. *Philosophy*, 60(232).
<https://doi.org/10.1017/S003181910005107X>

Tooley, M. (1972). Abortion and Infanticide. *Philosophy and Public Affairs*, 2(1), 37–65.

Warren, M. A. (1973). On the moral and legal status of abortion. *The Monist*, 57(1).
<https://doi.org/10.5840/monist197357133>

Warren, M. A. (1997). Moral Status: Obligations to Persons and Other Living Things (Issues in Biomedical Ethics). In *Australasian Journal of Philosophy*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1080/00048408812343571>

Wertheimer, R. (2021). *Understanding the Abortion Argument*. In *Rights and Wrongs of Abortion*. <https://doi.org/10.2307/j.ctv1nxcvkr.5>





پروفیسر گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی